

# اعلیحضرت احمدشاه بابای کبیر وطن

یا

(یک نمونه برجسته تقلید، برای ادبای عصر حاضر)

در شماره های گذشته مجملاً در اطراف پرورش ادب نو، و لوازم عصریه آن چیزی نگاشتم، پس ازین میخواهم هر یک از مواد موضوع را قدری تفصیل داده، و با خوانندگان گرامی شرح تر داخل صحبت شوم.

درین مبحث روی سخن مخصوصاً به شعرای و ادبای معاصر است که بحضور شان پاره از نظریات خود را درباره پرورش ادب نوین که درین عصر نو و زمان نو محیط و وطن و جامعه به آن محتاج دارد تقدیم گردد.

جای هیچ شک و تردیدی نیست که سیر زمان و سلسله ارتقای بشر متماداً اوضاع حیات و اطوار کائنات را تغییر میدهد، و در هر عصر رنگ نوی بنظر می آید، و لوازم حیاتی بشری باتمام ماحول وی دستخوش ناموس تحول است، و همین تغیر و تطور بوده که دانشمندان قدیم مطابق به اصول و اشکال منطقی خود مسئله حدوق

کائنات را از روی آن استدلال مینمودند. همانطوریکه اغلب مسائل حیاتیة ما در طی قرون متمادی رنگ و کیف نوی را گرفته وبا سوابق خود کنون مورد مقایسه نیست و نه میتوان لباسی را که سه قرن پیشتر اجداد ما می پوشیدند در عصر حاضر پوشید، همانطوریکه احتیاجات عصری و تطورات زمان نو ما را وادار میسازد که ادب نوی داشته باشیم که با روح عصر و زمان مطابقت و پیوستگی داشته، و باصطلاح عامه ببرد روزمره ما بخورد.

در شماره (۱۱۲) کابل راجع به موضع و جنبه معنی ادبیات شرحی نگاشته آمد، در آنجا گفتیم که چه عناصری را در ادب نو خود باید پیروانیم و اشعار جدید زبان ملی ما چه مزایا و کدام اسلوبی را باید داشته باشد؟

در مباحث گذشته لوازم طبیعت جغرافی و اجتماعی را از عناصر مهمه ادب نو شمردیم و گفتیم که ادبیات و اشعار آینده نوین زبان ملی باید حاکی از جمال محیط و طبیعت جغرافی بلاد و کوهسار ما بوده، و بر عناصر اجتماعی و روح ملی پښتون شالوده آن استوار گردد.

این عناصر مهمه را ما از سر نو در ادب ملی خود داخل و شامل نمیسازیم، بلکه از ادب قدیم و گذشته ملی ما نمونه های برجسته و گرانبهایی در دست است و از آن آشکارا میگردد که اسلاف غیور و نیاکان را دو شیر مردان گذشته ما نیز این عناصر مهمه را در ادب ملی بصورت خیلی درست و دلچسپ پیروانیده اند. ما میخواهیم این عنعنه ملی را تازه و زنده سازیم، و ذخائر سرشار آنرا از ادب گذشتگان در ادب نو داخل گردانیم.

بعبارت روشن تر میگوئیم: بجای اینکه ما اسلوب تخیل و تلازمان مغلق و پیچیده ادب بیگانگانرا که مال قرون سالفه است درین عصر

روشن و منور بدون هیچگونه سنجش و تدقیق تقلید و پیروی میکنیم و شعرای جوان ما تاکنون هم بتار موی کمر می پیچند، و بچاه زرخندان فرو می روند، بهتر است قسمت زنده ادبیات ملی خود را که باوجود صنعت قدامت دارای طراوت و شگفتگی شگفت انگیزست و همچنان با مقتضیات عصر و زمان مطابقت دارد با کمال جدیت و علاقمندی پیروانیم، و ادبای جوان، در عوض تقلید سبک مغلق و اسلوب تخیل دیگران، مزایای ادبی و ملی خود را پیروی کرده و مورد افتخار قرار دهند و روح ملی نیاکان غیور و جانکشی خود را از نو زندگی بخشند.

زیرا که احیای روح ملی در ادب جدید مزایائی را بما می بخشد و افتخاراتی را نصیب میکند که پښتونهای قدیم، و اجداد نامور دارای آن بودند و از برکت آن مدتها در گیتی سروری و کامرانها نمودند.

برای اینکه تا یک اندازه خوانندگان عزیز را به مزایای ادب ملی آشنا سازم، و گوهری از لآلی آبدار آنرا به معرض نمایش گذارم بهتر است درینجا یک نمونه زنده و برجسته ادبیات ملی را تقدیم دارم:

همه میدانند که اعلیحضرت احمدشاه بابای کبیر از شاهنشاهان معروف و جانگیران بزرگ و نامدار آسیاست، و قوه شمشیر تیز و جمعیت افغانی شان بهر کسی روشن است ولی شاید بعضی ها آگاه نباشند که این شهنشا بزرگ با شمشیر بران علم و فضل را نیز همراه داشته و با دل قوی و همت بزرگ و اراده جهانگیرانه دانش و ذکاء و دهای فوق العاده را نیز توأم داشتند، بنا بران وی را یکنفر مفکر و مصلح اجتماعی نیز گفته می توانیم.

اعلیحضرت احمدشاه، بادشاه ادیب، و عالم و دانشمندی بودند که علم و ادب را خوب می پیروانیدند جناب شان نیز از علوم مروجه عصریه خویش بهره وافی داشتند و در ادب ملی نیز مقام شامخی را

دارند. احمدشاه بابا از شعراى برجسته و گویندگان درجه اول زبان پښتو بشمار مى آید و داراى دیوان اشعار خلی نفیس و گرانبهاى اند که از روح استوار و نیرومند افغانیت نمایندگى میکند، غزلیات آن ساده و رشیق و اسلوب کلان شان خلی متین و برجسته بنظر مى آید. از هر کلمه آن شهامت و علوهمت و متانت اراده و بالآخره عالیجنابى و بزرگواری گوینده آن مى تراود و به خواننده و شنونده آشکارا مى شود که شاعر اینگونه ایات باید یک ذات مقتدر و عظیم الشانى باشد.

احمدشاه بابا در کلام و اشعار خود روح ملی را نهفته و مزایای افغانی را در لف کلمات و الفاظ آن گنجانیده است.

شعر احمدشاه حاکی از ذوق سلیم و احساسات بلند و عواطف ارجمند ملی است در دنیای تخیل هم از جهان تابناک ملیت قدمی بیرون نمی گذارد و تماماً ازین دنیای تابان و مشعل فروزانیکه ما آنرا (پښتو او پښتونواله) میگوئیم، استشاره میکند.

حب وطن و افتخار به ملیت از مزایای است که روح افغانی و افغانیت از آن مر کب است اشعار گرانبهای احمدشاه بابا نمونه بهترین اینگونه احساسات وطنخواهانه شمرده می شود ما در تاریخ درخشان خو شاهنشاهانی داریم، که باکمال عظمت و جهانگیری در آسیای وسطی و هند حکمرانی ها نموده اند لودین ها، خلجی ها، سوریها را نمی توان درین مورد فراموش کرد، ولی همه آنها در ممالک مفتوحه خود مانده و در کشور هائی مر کز گرفتند که دور از کوهسار وطن بودند و ازین رو نتوانستند خدمتی به عمران و نشر تمدن کوهسار کشور خویش نمایند.

ولی اعلیحضرت احمدشاه بابائی کبیر که احساسات وطن پروانه اش خلی قوی و برجسته بود در حب وطن و دوستداری آب و خاک

عیناً به شاهنشاه محمود زابلی می ماند. که هر دوی آنها باوجود کشور کشانی های زیاد و فتوحات وسیع پهناور خویش کوهسار وطن را نمانده و این سرزمین بهستی را مر کز عمرانی و تهذیبی و ادبی و علمی و اقتصادی تمام ممالک مفتوحه خود قرار دادند.

چون اشعار نماینده افکار و احساسات گوینده است و شاعر عواطف اندرونی خود را باین ذریعه آشکارا می سازد، بنابراین سرشار ترین احساسات وطنخواهانه و پر جوش ترین اشعار وطنیه را در دیوان اعلیحضرت احمدشاه بابا می توان یافت.

ببینید! اعلیحضرت احمدشاه با عظمت جهانگیرانه و شوکت شاهنشهی ممالک فسیحه هند را کشوده و فاتحانه بدھلی می دراید، و یاد فتوحات سلاطین گذشته افغان را در انجا تازه میکند، ولی در قصور بلند و معموره های شگفت انکبزشاهان مغل، کوهسار وطن از یادش نمیرود و کامرانیهای جهان فتح و نصرت نقش خاک وطن را از خاطرش نمی زاید، به یک وزش جان بخشای نسیم گوارای کوهسار باچه نیاز و دل بستگی خواهش میکند:

د زره گل به می له خاورو سره کا پورته  
که نسیم له کوهستانه رسیده

'یعنی غنچه خاطر م وقتی خواهد شگفت که نسیمی از  
کوهسار بوزد'

بلی! نسیم جان بخشای کوهسار سر سبز وطن از یاد هیچ افغانی نمیرود بنا بران احمدشاه بابائی بزرگوار ما هم در فراق و دوری از وطن آتش محبت و عشق کشور را در قلب منیرش فروزان می بیند، و آنرا درین رباعی با چه حرارت نقش می بندد:

د زړه فریاد می له جدائی  
اور می ورک نسی د آشنائی  
چې پر وطن وی زړه څه قرار وی  
یم بې طاقته په پردېسی

یعنی دلم از فراق وطن نالان است، آتش عشق فرو نمی نشیند،  
در دنیای دوری از وطن، قراری ندارم، و هجران مرا بی تاب و  
توان میسازد"

اعلیحضرت احمدشاه بابا می بیند که تحت اوامر و قوماندانی شان،  
جوانان سر شور و فدا کار افغان با چه اینار، و عشق و علاقمندی برای  
اعتلای مملکت، و احیای افتخارات ملی، و اعاده جلال و شوکت  
افغانی سرفروشی و قربانی مینماید، این حال را در غزلی که بیک  
دیوان پهلوی میزند، با احساسات گرم وطنخواهانه خودش چنین تصویر  
میفرماید :

### غزل

ستا د عشق له وینو ډک سوه ځیګروڼه  
ستا په لاره کښې بایلي څلمې سرونه  
تاته راسمه زړگی زما فارغ سي  
بې له تامي اندېښنې د زړه مارونه  
که هر څو مي د دنیا ملکونه ډېر سي  
زما به هېر نه سي دا ستا ښکلي باغونه  
د ډهلي تخت هېرومه چي را یاد کړم  
زما د ښکلي "پښتونخوا" د غرو سرونه  
د رقیب د ژوند متاع به تار په تار کړي  
چی په تورو پښتانه کا گزارونه

د "فرید" او د "حمید" دور به بیاسي  
چي زه وکلندم پر هر لوري تاخونه  
که تلمه دنیا یو خواته بل خوا یې  
زما خوښ دي ستا خالي تش ډګرونه  
"احمدشاه" به دغه ستا قدر هېر نه کا  
که ونیسي د تمام جهان ملکونه

### ترجمه :

- (۱) خون عشق تو (ایوطني) در سینه ها و عروق ما جوش میزند.  
جوانان در راه تو سربلزیها میکنند.
- (۲) اگر بتو بیایم خاطر م قرار میگیرد. و در فرقت یاد تو مثل ماری  
بر دلم نیش میزند.
- (۳) هر چند ممالک فسیحه دنیا را مفتوح سازم. ولی بساتین زیباییت  
از یادم نمیرود.
- (۴) وقتیکه قله های آسمانخراش کوهسار قشنگ ترا یاد کنم تخت  
دهلی را فراموش میسازم.
- (۵) اگر افغانها شمشیر های خود را از نیام کشند متاع حیات رقیب  
را تار و مار خواهند کرد.
- (۶) اگر من شاهانه بهر سو بتازم. مفاخر دوره فرید و حمید(۱) را  
تجدید خواهم کرد.
- (۷) اگر گیتی را تماماً بمن پخشند، من وادیهای دشتهای خالی ترا  
بر آن ترجیح میدهم.

(۸) اگر احمدشاه ممالک روی زمین را فتح سازد، بازنهم هیچگاه

ترا فراموش نخواهد ساخت ای وطن!

این بود نمونه از احساسات وطن خواهانۀ پدر بزرگوار و ادیب دانشمند ملی ما که در چند بیت با اقتدار ادبی بکمال رشاق و تردستی سروده اند. ادبای جدید ما اگر بخواهند که لسان العصر بوده و آثار زنده و گرانبهائی را در ادب ملی او خود بیادگار گذارند و در پیدایش ادب نوین مقامی را که مورد احترام آیندگان واقع گردد احراز نمایند، باید در سرودن اشعار ملی و وطنی پیروی آن پدر ادیب و شهنشاہ بزرگوار خود را بفرمایند.

در اشعار فوق اعلیحضرت احمدشاه بابا مقام شامخ ادیب ملی و مفکر می آموزاند. که ادبای ملی چطور باید بسرایند، و چه تلقین ها و مضامینی را در اشعار خود به ملت ارمغان کنند.

در اشعاریکه طور نمونه اقتباس نمودیم خوانندگان محترم باکمال وضاحت می بینند که پدر بزرگوار و دانشمند ما عناصر مهمه ادب ملی را باکمال تردستی و اقتدار ادیبانه فراهم آورده از یکسو جمال کوهسار و زیبایی های این مرز و بوم را تصویر، و از پهلوی دیگر عشق بوطن و فداکاری درین راه و ترجیح آن بر سر تاسر دنیا و مافیها را تلقین فرموده است. که از لف هر بیت و هر کلمه آن احساسات گرم و عشق سرشار وطن تراوش میکند.

اگر از نقطه نظر فلسفه و تحقیق دقیق شویم می بینیم که اشعار وطنیه پدر بزرگوار ما مهمترین و عالی ترین نکات فلسفه وطنیت را در بر دارد که ذیلاً بشرح کوتاه آن قناعت میرود.

حب وطن در انسان فطریست، هر کس خانه و مسکن خود را دوست دارد. پشتونها این غریزه بشری را در یک ضرب المثل خوبی

گنجانیده که "هر چانه خپل وطن کشمیر دی" انسانهای گذشته همان قطعه زمینی را وطن میگفتند که پدران و نیاکان شان در آنجا بوده و مدفون شده اند، این روایات فامیلی و عنعنۀ پدری همان زمین را بنظر آنها مقدس گردانیده و "وطن" می گفتند. (۲)

در یونان قدیم وطن با شعائر دینی همسلک و مربوط بوده و آنرا مقبس می شمردند، سقراط معروف در راه احترام قوانین وطن جان داد.

ابن خلدون عالم اجتماعی فلسفه وطنیت را بر اساس نظریه سیاسی شالوده میگذاورد و مرکز دولت و سلطنت را مرکز وطن میگویند. (۳)  
گوستاویوبون محقق اجتماعی فرانسه، فلسفه وطن را از نقطه نظر اجتماعی تحلیل میکند که وطن نماینده حیات اسلاف و تحکیم دهنده ساس های اجتماعی است. (۴)

نیکولای حداد گوید: انسان در مرتبه نخستین به مادر محبت می ورزد، ازینجا احساسات دوستی و علاقمندی به پدر و اقارب دیگر می پیوندد، تا که قبیله و نژاد میرسد، و طور وفقی وسعت می پذیرد، تا که به "حب وطن" برسد، در حقیقت همان محبت مادر و پدر است که برای حب وطن اساس شمرده میشود، حتی در برخی از زبانهای اروپا کلمه وطن ازین ریشه نشئت کرده است مثلاً در لاتینی پاتریا Patria در جرمنی Vatrland و در انگلیسی Fatherland یعنی مرز و بوم پدران (۵)

در زبان ملی پنتو وطن را (مینه) گویند، که ریشه آن از کلمه (مینه) است یعنی عشق و محبت، پس همانطوریکه در پنتو ریشه کلمه وطن را از عشق و علاقمندی گرفته اند در عنعنات ملیه و پسیکولوژی افغانی نیز حب وطن اهمیت بسزائی داشته، و ادبای پنتو این خصیصه

روح ملی را زیاد تر تلقین نموده اند. ادباء و مفکرین فلسفهٔ وطنیت را از نقاط نظر مختلف کاوش میکنند، مثلاً جمعی از ادباء اساس آنرا بر حب اجتماع می نهند، بنظر آنها وطن از جهة یاران و دوستان عزیز است، جائیکه دوستان و آشنایان صمیمی نباشند منبع اندوه و الم است، شاعر عرب (و من مذهبی حب الدار لاهلها) را ازین نقطه نظر گفته و لبیدین ربیع شاعر معروف عرب نیز وقتیکه موطن و مسکن یاران را از آنها تهی می بیند و حشش قرامیگیرد و میسراید :

عفت الدیار محلها فمقامها

بمنی تابد غولها فر جامها

سعدی شاعر نامور پارسی نیز ازین نقطه نظر گفته است :

سعد یا حب وطن گر چه حدیثی است صحیح

نتوان مرد بحسرت کسه من آنجا زادم

یکی از شعرای ملی نیز درین لندی، فلسفهٔ حب وطن را چنین

تصریح میکند :

وطن د یار په سترگه وینه دی

چی جانان نه وي څه وطن څه بی وطنه

پدر ادب پنتو خوشحال خان نیز همچون مفکرین اجتماعی وطن

را از راه حب اجتماع دوست دارد و همیگوید :

څه بلا د خدای ده د وطن جلا کېدل

ورونه، عزیزان، خوېشان وبله بېلېدل

عبدالرحیم هوتک با آنها همناست جائیکه میسراید :

شرافت د مکان ټوله په مکین دی

بې مکینه څه په کار دی تش دیار

ولی طوریکه می بینیم فلسفهٔ وطنیت اعلیحضرت احمدشاه بابا یک فلسفهٔ مجرد و پخته است زیرا که ذات شاهانهٔ شان وطن را من حیث هو هو دوست دارد، و آنرا بر مبادی سیاسی و اجتماعی متکی نمی شناسد و هم از نیروست که قصور زیبای عالیهٔ مرکز شاهنشاهی مغل کوهسار وطن و حتی وادیهای خشک و بسی آب آنرا از یادش نه کشیده است.

به عقیدهٔ من مراتب بلند حب وطنیت نیز همین است که وطن را از حیث هویت دوست دارند نه از نقطه نظر کیفیت و حظوظی که در دنیای ماده ازان گرفتنی است.

ببینید که پدر بزرگوار این احساسات عالیه را چطور در یک بیت آشکارا و مراتب بلند حب وطن خود را ثابت فرموده است :

که تمامه دنیا یو خوا ته بل خوا بی

زما خوېن دي ستا خالي تش ډگرونه

یعنی اگر تمام آن عواملیکه مردم وطن را از روی آن دوست دارند باتمام حظوظ دنیا یکجا شوند باز هم در مقابل آن من بیابانهای خشک و خالی وطن را دوست دارم.

این است که فلسفه مجرد وطنیت که پدر بزرگوار ما آنرا در شعر و سخن پرورانیده است و گفته می توانیم که در مراتب حب وطن و دوستداری کشور به بلندترین و رفیعترین جایگاه آن ارتقاء نموده اند.

اکنون خوانندگان محترم ما قیاس کرده می توانند که ادبیات ملی ما چه ذخائر گرانبهائی دارد و ازین بحر بیکران چه گوهرهای تابناکی را میتوان بدست آورد، و لالی شهواریکه در اعماق این محیط ذخار نهفته است شائسته هر گونه قدر دانی است. پس اگر ادبای جوان ما بخواهند که ادب جوانی را داشته و در دنیای روشن و مسرتناک ملیت

دارای آثار نفیس و گرانبھائی گردند، و نام نیک جاویدی را برای خود کماھی کنند، باید ازین وجهه ادب ملی باین سو بگردانند و عناصر شعر ملی را همچون گذشتگان نامدار و غیور فقط از نقطه نظر ملیت و مزایا و افتخارات ملی خویش نشوونمو دهند، تا اگر جدا بخواهد ادب آینده زبان ملی ما تماماً حاکی از مقام رفیع و جایگاه بلند افغانیت بوده و روح ملی دران زنده جاوید بماند، و در عوض تقلید تخیل غیر طبیعی و خواص وهمی اشعار دیگران مزایای واقعیت و حقیقت دران دیده شود.

اکنون وقت است که ادبا و شعرای ما از شکنج زلف پریشان برآیند، و به ناوک مژگان سینه های خود را هدف ن سازند، و بموی کمر خود را نیاویزند، بدنای واقعیت برآیند و تخیل های پا در هوای ادبیات دیگران را متروک قرار دهند.

بعوض اینکه از بیدل و غنی تقلید میکنند اشعار طراوتناک و رشیق ملی را پیروی نمایند می با خوشحال خان بزرگ همدم شوند و مدتی احمدشاه کبیر را همنائی فرمایند تا در راه تدوین و تشکیل ادب نو خدمتی کرده، و نژاد آینده وطن نام آنها را بر صفحات تاریخ ادب به زر نویسند و در توده مصلحین ادب و پرورندگان نخستین آن بشمار روند. (۶)

ماخذ

۱. فرید: شیرشاه سوری، و حمید شیخ حمید لودین شهنشاهان افغانی است در هند.
۲. تاریخ تمدن فوستل دوکولانژ
۳. مقدمه ابن خلدون
۴. کلمات گوستاولویون
۵. علم الاجتماع ص ۲۵۷ - ۳۳۸
۶. مجله کابل، سال ۱۳۱۹ ش، شماره ۶، ص ۱۶ - ۲۳.